

هو العليم

اهمیت و خصوصیات دهه اول ماه ذی الحجة
الحرام

شرح حدیث عنوان بصری - کیفیت تغذیه در مکتب

عرفان - جلسه ۲۰۲

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

به مناسبت ایّام ذی حجّه و عنایتی که بزرگان

نسبت به این ایّام داشته‌اند و تذکّراتی که می‌داده‌اند،

آن بحث مستمرّ خودمان را ان‌شاءالله به جلسه‌ای

دیگر موکول می‌کنیم و قدری راجع به مطالبی که

بیشتر باید به آن توجّه بشود - گرچه بسیاری از آن‌ها

را، یا همه آن‌ها را رفقا اطلاع دارند، اما از باب تذکّر

و تکرار آن مطالب - می‌پردازیم.

این ایام، ایام مبارکه‌ای است و توجّه خاصّ و

عنایت خاصّی نسبت به این ایام هست که از سایر

ایّام آن را متمایز می‌کند. دههٔ اوّل شهر ذوالحجّه

الحرام، از معدود ایّامی است که بنا بر فرمایش

بزرگان، اهل معرفت برای آن ایام خاص، از قبل انتظار می‌کشیدند. و به همین جهت در اربعین حضرت موسی علیه السلام هم این مسئله به چشم می‌خورد.

در آیه قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده که می‌فرماید: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾^۱؛ ما با حضرت موسی سی روز را وعده برای مناجات و حالت خاص در کوه طور قرار دادیم. آن ایامی که نسبت به آن، در روایات داریم حضرت موسی در آن ایام نه چیزی خورد، و نه آشامید و نه لحظه‌ای او را خواب در ربود. و این همان حالت جذبه است که برای سالک پیدا می‌شود و در آن حال گرچه به امور عادی می‌پردازد و به مسائل ظاهری، ولی کشش روحی و انجذاب نفسی، دیگر مجالی برای پرداختن به جسم برای او نمی‌گذارد.

این حال برای خیلی از سلاک ممکن است پیدا بشود. البته موقت است، و ممکن است در یک روز پیدا بشود، ممکن است در یک هفته پیدا بشود،

^۱ سوره الأعراف (۷) آیه ۱۴۲.

ممکن است در یک ساعت. برای بعضی از افراد این مسئله در طول شب پیدا می‌شود و گاهی از اوقات ممکن است اشتداد پیدا بکند به حدی که توان را ببرد و غلبه بر نفس کند.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام که هنوز به مرتبه ولایت و امامت نرسیده بودند، چون در یک زمان دو امام امکان ندارد و از نقطه نظر سیر نزولی ولایت در نشئات مادون و در عوالم مادون باید نفس، نفس واحده باشد - لذا در آن زمان رسول خدا هم پیامبر بودند و هم امام، هر دو جنبه را حضرت دارا بودند. بعد از ارتحال پیامبر، امامت و ولایت به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، با همان کیفیت خاص. و این منافاتی ندارد با اینکه حالا امیرالمؤمنین در زمان خود پیغمبر به بعضی از کارهای خارق العاده دست می‌زد. ممکن است یک شخص به همان مرتبه ولایت نرسیده باشد ولی در عین حال یک همچنین اموری برای او حاصل شود.

در جریان جنگ خیبر داریم حضرت وقتی در قلعه را از جا درآوردند و پل قرار دادند برای حرکت

افراد، خب این با توان و استعداد و با قوت عادی امکان پذیر نیست. لذا خود حضرت می فرمایند: **«ما قلعَتْ بابَ خَیْبَرَ بِالقُوَّةِ الجَسَدَانِیَّةِ»**؛^۱ من باب خیبر را با قوه جسدانی یا جسمانی نکندم؛ و با یک نیرو و توان دیگری بوده است. یا معجزاتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام مثل ردّ شمس، تحقق پیدا کرد، آن ردّ شمسی که در زمان رسول خدا بود، و رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود که: «یا علی خورشید را برگردان!»

حضرت نفرمود: من برمی گردانم تو نمازت را بخوانی؛ حضرت فرمودند: «تو برگردان!» و این طور هم نبوده که حضرت در واقع بخواهند برگردانند منتها به پای امیرالمؤمنین بخواهند بنویسند که مردم این طور تصوّر کنند. واقعا به امیرالمؤمنین فرمودند: تو این کار را انجام بده.

و انجام این کار هم از نفس رسول خدا تحقق پیدا می کند. عجیب اینجاست که ما اصلا دو ولایت نداریم؛ ما یک ولایت داریم و همان یک ولایت در

^۱ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۴۲.

همهٔ عالم وجود حاکم است و کاربرد دارد و همان راه‌گشاست و همان همهٔ کارها را انجام می‌دهد. یک ولایت بیشتر نیست و یک قدرت بیشتر نیست، گرچه خود شخص در هنگام انجام آن فعل و آن تصرّف نسبت به این قضیه آگاه نباشد. در واقع آن ولی است که این عمل را انجام می‌دهد، لذا در بعضی از اوقات همین شخص هرکاری می‌کند انجام نمی‌شود! همین شخصی که ده دقیقه پیش فلان عمل را می‌توانست انجام بدهد، فلان تصرّف را می‌توانست بکند. ولی این‌طور نیست که عالم بی‌حساب باشد، و هرکس هرکاری خواست بتواند انجام بدهد، هرچیزی حسابی دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور رسول خدا آن خورشید را برگرداندند. این ایراد ندارد؛ ممکن است یک شخصی امام نباشد و دارای این ولایت باشد، این ولایت در سایه و زیرمجموعهٔ آن ولایت کلی است که در نفس رسول خداست. همین عمل را آصف برخیا وزیر حضرت سلیمان هم انجام داد، و در حالی که حضرت آصف متّصف به آن ولایت کلی نبود. ولایت جناب آصف ولایت جزئیّه است، و او

با آن ولایت جزئیّه است که همه کار می تواند انجام بدهد؛ چه برسد به روزی که او به ولایت کلیّی برسد که دیگر چه خواهد کرد! با یک ولایت جزئی و مختصری که در قدرت و توانش قرار داده بودند، تمام عالم را می توانست زیر و رو کند؛ آن وقت می گویند امام کاری نمی تواند انجام بدهد! عجب! چقدر ما از مرتبه پرت هستیم! و چقدر از قضایا و مسائل به دور هستیم!.

در زمان پیامبر، امیرالمؤمنین علیه السلام به همین جذبه هایی که برای حضرت موسی اتفاق افتاد، حتی به نحو شدیدتر دچار می شدند.

داستان آن شخص که آمد و دید که امیرالمؤمنین افتاده و تصوّر کرد که حضرت از دنیا رفته و آمد دوان دوان به منزل حضرت زهرا و گفت: من دیدم علی از دنیا رفت.

حضرت فرمودند: خب قضیه چگونه بود؟ چه چیزی دیدی؟

وقتی شرح آن ماجرا را داد، حضرت فرمودند: علی هر شب به همین کیفیت هست.

در آن زمان حضرت به این وضعیّت بوده‌اند، حالاتشان به این نحو بوده، ولی یک همچنین حالاتی پس از رسیدن به مرتبه ولایت و امامت کلیّه از آن حضرت دیگر دیده نشد. و همین قضیه را نیز راجع به اولیا و بزرگان و اهل معرفت هم نقل می‌کنند. در مراتب رفت و برگشت، در مراتب توجّه و انجذاب و رجعت، قبل از رسیدن به ملکه تامّه، و قبل از حصول فعلیّت و استقرار، همچنین مطالبی هست و نقل شده و حتی دیده شده است.

این مسئله مربوط به حضرت موسی علیه السلام بوده که خداوند در این مدّت آن‌طور حالت جذبه برای آن حضرت به وجود آورد که در تمام این مدّت این جسم احساس خواب و احساس گرسنگی و احساس تشنگی نکرد! و هیچ بعید نیست، و اشکالی هم ندارد. وقتی که انسان بتواند به واسطه قوای روحی بر قوانین ماده حکومت کند و غلبه کند، این بدن در تحت تسخیر نفس درمی‌آید و سر سوزنی تغییر و تحوّل در او پیدا نمی‌شود. این یک قسمت قضیه است. البته در بعضی از حالات دیگر هست که مشابه این حال است و تأثیر روی بدن می‌گذارد اما

به این ارتباط ندارد، آن یک مسائل دیگری است.

و در این حال حضرت موسی به این کیفیت

حضرت بود؛ که داریم **«لم ینم و لم یأکل و لم**

یشرب»^۱ نه خواب حضرت را گرفت و نه جرعه‌آبی

در عرض این مدت نوشید و نه به چیزی نیاز پیدا

کرد. چقدر خوب است! چقدر خوب است! آدم

دیگر از خوردن و خوابیدن راحت می‌شود! حالا یک

روز به جایی می‌رسد که آدم به جای اینکه غذا

بخورد و تشنه بشود، یک قرص به آدم بدهند و دیگر

آدم روزی یک قرص بخورد و خیالش راحت بشود

و دیگر مدام به این مسائل نپردازد.

چون بالاخره این خوردن‌ها و این آشامیدن‌ها

جنبه‌مقدمی دارد، نه اینکه جنبه‌اصلی و موضوعی

داشته باشد؛ و انسان به مراتبی از لذات معنوی و

روحي دست پیدا می‌کند که اصلاً نمی‌توان آن را

وصف کرد. مرحوم آقا یک وقت می‌فرمودند: ما

کربلا بعضی از شب‌ها بود که می‌نشستیم با مرحوم

آقای حداد به صحبت و گفت‌وگو، حالا چه می‌گفتند

^۱ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۷۹.

خب دیگر بماند! نه ما تصوّر آن مطالب را داریم و نه آنها چیزی از آن به ما فرمودند.

و می فرمودند: ساعت هم دیگر دیر می شد، مخصوصاً که ملاقات‌ها و زیارت‌های ایشان در زمستان انجام می شد به همان جهتی که خودشان در روح مجرد آورده‌اند. و وقتی که پاسی از شب می گذشت همین طور نشسته بودند به صحبت و ردّ و بدل کردن مسائل و مطالب و چه بسا بدون تکلم! آن خیلی مهم است! بدون کلام، بدون سخن، بدون حرف زدن، و بنده خودم در یک مورد شاهد بودم - یا بیشتر - که همین طور ساعت‌ها گذشت و یک کلام هم سخن ردّ و بدل نشد، و در عین توجّه و در عین حضورِ صد در صدی، اینها قرار داشتند.

اینها چیزهایی است که ما اصلاً نمی فهمیم، حالا خدا قسمت کند، فقط همین را می توانیم بگوییم که خدا قسمت کند.

و ایشان می فرمودند: خیلی اتفاق می افتاد شب‌هایی که همین طور صحبت می کردیم و به گفت‌وگو مشغول بودیم و اهل بیت آقای حدّاد هم بنده خدا غذا درست کرده بود و حرص و جوش

غذایش را می خورد، که حالا این غذایی که درست کرده ممکن است بماند! ایشان بلند شده زحمت کشیده و این ها دارند مدام صحبت می کنند! مرتب می آمد و می گفت که چقدر حرف می زنید؟!!

خیلی هم زن ساده ای بود، من در طفولیت ایشان را دیده بودم. خیلی زن ساده، صاف، پاک و بی غلّ و غشی بود، از شدت صافی و سادگی یک مقدار هم آن طرف افتاده بود!

ایشان از آن طرف مدام غر می زد: مرتب دارید حرف می زنید، چرا سفره را نمی اندازید؟!!

اینها هم اعتنا نمی کردند و مشغول مشغول بودند. واقعا اینها چه عوالمی داشتند و ما در کجا سیر میکنیم؟! ما عصر که می شود همه اش به دنبال این هستیم شب شام چه داریم؟ صبح که می شود دنبال این هستیم ظهر ناهار چه داریم؟!!

مدام دارد می گوید چرا سفره نمی اندازید؟! اینها می گفتند ولش کن! - آقا می فرمودند: - تا اینکه دیگر حوصله آقای حداد سر می آمد، می فرمودند: «آقا سید محمد حسین پاشو سفره را بینداز، یک شامی به

گردنمان افتاده، خلاصه رهایمان هم که نمی‌کند! بیا
بخوریم راحت شویم! راحت شویم! بخوریم و
راحت شویم و برویم به کارمان برسیم!»

اینها این‌طور بودند، حالشان این‌طور بود.
می‌گفتند: بلند شویم شام را بخوریم دیگر، این بنده
خدا درست کرده و مدام به در می‌زند، رها نمی‌کند!
مدام می‌آید می‌گوید: چرا مسئله این‌طور است؟

خب خوش به حالشان! امام سجّاد علیه السلام
در آن مناجات محییّن، واقعا حضرت عجیب
می‌فرماید. حضرت می‌فرماید: **«إلهی من ذا الذی**

ذاق حلاوة محبتک...»؛ خدایا کیست که یک ذره
از محبت را به او چشاندی **«فرام من دونک**

بدلاً؟!»؛ بیاید غیر از تو کسی را انتخاب کند **«و**
فابتغی عنک حولاً»؛ بیاید جای دیگر برود، بیاید

ذهن خودش را به جای دیگر معطوف کند. اینها در
چه حالی بودند؟ در کجا بودند؟ اصلاً نمی‌خواستند
تنازل کنند، نمی‌خواستند ذهنشان را، فکرشان را به
این مسائلِ دیگر معطوف کنند.

^۱ قسمتی از دعای خمسی عشر - مناجات محیین

خلاصه حضرت موسی در این اربعین، نه خورد
و نه آشامید و نه خوابید. دائماً در تمام مدّت در حال
جذبه بود. از آن جذبه‌هایی که اگر خدا قسمت کند،
و یک خرده‌اش را اگر به ما بدهد، یک خرده‌اش را،
تمام عالم را ما با ما فیها و من فیها کنار می‌گذاریم!
هم هرچه هست و هم هرکه هست، هر دو را به
کناری می‌گذاریم و دیگر اصلاً انسان نمی‌تواند توجه
کند؛ حالت تهوع پیدا می‌کند اگر بخواهد ذهن و فکر
خودش را به مسائل دیگر بیاورد.

واقعا در این مجالسی که خب مجالس ذکر است
و مجالس توجّه است، مجالس صحبت از محبوب
است، مجالس سخن از محبوب است، سخن از
معشوق است، یاد بزرگان است، ذکر بزرگان است،
آدم بلند شود بیاید حرف‌های سیاسی بزند،
حرف‌های اجتماعی بزند: گران شد، ارزان شد،
خراب شد، درست شد، این چیست؟! تهوع آور
است، تهوع می‌آورد، انقلاب برای انسان می‌آورد،
خراب می‌کند، فضا را خراب می‌کند، نفس را خراب
می‌کند، فکر را خراب می‌کند، صعود را خراب

می‌کند، عروج را به هم می‌ریزد؛ یک حرف همه را خراب می‌کند.

– آقا در خیابان می‌آمدیم فلان کس این را گفت.

گفت که گفت! این که به درد اینجا نمی‌خورد

عزیزم!

– فلان کس گفته فلان قضیه اتفاق می‌افتد!

به جهنم که اتفاق می‌افتد!

چیست که آدم چیزهایی که سر ندارد، ته ندارد،

صد من یک غاز هم ارزش ندارد و همیشه هم هست

را مطرح کند. دنبال یک چیزی برویم، فکر خود را

و سخن خود را و نفس خود را و قلب خود را به

مسائلی مشغول کنیم، به مطالبی مشغول کنیم که

برایمان سود داشته باشد. من نمی‌گویم اصلاً از آن

حرف‌ها نباشد؛ هر چیزی جای خودش را باید داشته

باشد. مکان و ظرف خودش را باید داشته باشد و اگر

از آن مکان و ظرف خارج بشود، فضا را آلوده می‌کند

و در فضای آلوده دیگر انسان نمی‌تواند به پرواز

دربیاید، دیگر نمی‌تواند عروج پیدا بکند.

الآن بنده دارم این مطالب را خدمت رفقا و

دوستان می‌گویم و خب رفقا هم با نفسِ آمادهٔ خود

و با قلب مستنیر خود و با فکر و ضمیر روشن دارند
به مطالب توجه می‌کنند و به آن فکر می‌کنند، نقاط
نقاط قوت و ضعفش را دارند تصوّر می‌کنند، یک
دفعه من بروم در این قضایا، این چه می‌شود؟ تصور
کرده‌اید؟ می‌خواهید یا نه؟! بگویید نه نه نه!
نمی‌خواهیم! نه نه!

این چیزها را بگویید: خودمان بهتر از تو بلدیم!
در این چرت و پرت‌ها بهتر از تو واردیم! آن مطالبی
که در روزنامه و این طرف و آن طرف نوشته می‌شود
را بهتر از تو بلدیم؛ نمی‌خواهد شما دربارهٔ آنها
صحبت کنی، بیا همانی که از بزرگان شنیده‌ای،
همانی که از اولیا شنیده‌ای را به ما بگو، این‌ها را
خودمان می‌دانیم.

واقعیت است ها! واقعیت است.

و همین یک مرتبه، همین یک صحبت، همین
یک کلمه، یک دفعه می‌بینید خراب کرد مجلس را!
یک جمله! لازم نیست نیم ساعت یک ساعت آدم
حرف بزند؛ همین که ذهن در این عالم کثرت
می‌آید، همین که ذهن در این مسائل متکثّر در دنیا

می آید، همین که نفس در این مرتبه خودش را پایین می آورد، خراب می کند. جو را خراب می کند، فضا را خراب می کند.

لذا مرحوم آقا همیشه می فرمودند: رفقا و دوستان در مجالسی که با هم دارند حرف های دنیا نزنند، حرف از سیاست نزنند، حرف از مجالس اجتماعی نزنند.

آن را همه جا می شود زد، خیابان، بقالی، بیابان، خانه و همه جا هست دیگر! بگوییم، نگوییم، هست. آن مطالبی که هر جایی نیست و به دنبالش باید برویم. آن مسائلی که هر جا پیدا نمی شود، آن را باید دریابیم و فرصت را نباید از دست بدهیم.

حضرت موسی یک همچنین وضعیتی داشت. بعد خداوند می فرماید: **(وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ)** ده روز دیگر به این وعده ای که با حضرت موسی دادیم اضافه کردیم. اول، وعده سی روز بود، و الا می فرمود: و واعدنا موسی أربعين ليلة، خداوند می فرماید چهل روز وعده ندادیم، یک ماه وعده دادیم، سی روز؛ که سی روز قضیه تمام می شود، حضرت موسی برایش فتح باب می شود، مسائل و

حجاب‌ها را رد می‌کند، از عوالم معنا عبور می‌کند،
انکشاف حقایق ربوبی و اسرار عالم ربوبی برای او
در این یک ماه تحقق پیدا می‌کند. یک ماه که شد،
دیدیم نه! ده روز دیگر جا دارد، یک مقدار چاشنی
را اضافه کنیم، پیاز داغش را خلاصه یک مقدار اضافه
کنیم، آن واقعیت توحید باید باز ادامه داشته باشد که
به چهل روز برسد.

و عجیب است که این مسئله برای خیلی‌ها
هست. همین الآن یاد یک قضیه‌ای از مرحوم آقا
- رضوان الله علیه - افتادم. ایشان می‌فرمودند که
یکی از علمای نجف، از علمای خیلی مبرز نجف،
مردِ وارد، مدرّس، این شخص برایش یک شبهه
توحیدی پیدا شده بود، و حالا به چه جهت؟ معلوم
نیست دیگر. علی‌کلّ حال یک شبهه‌ای از مسائل
توحیدی برایش پیدا شده بود و خیلی فکرش را
آشفته کرده بود و حتی در نمازها و عباداتش تأثیر
گذاشته بود و ایشان را هم کاملاً به هم ریخته بود. به
کسی هم نمی‌تواند بگوید! حالا یک شخصی که با
ریش سفید و گذشت شصت سال از عمرش بیاید

بگوید آقا من تازه کافر شدم! مردم چکارش می‌کنند؟! می‌گویند که دست درد نکند! این همه مدت آنجا بودی چکار کردی؟ حالا داری این مسائل را بیان می‌کنی؟

فقط تنها مطلبی که به نظرش رسید، این بود که شبهه و شک و تردید را با مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی مطرح کند. این مرد بزرگ و عارف کم‌نظیر؛ من می‌دیدم مرحوم آقا وقتی که اسم آخوند ملاحسین قلی می‌آمد، یک حالی می‌شوند و کم‌تر می‌دیدم که ایشان تغییر حال و تغییر چهره در تذکر و در یادآوری عرفا داشته باشند؛ معلوم است یک خبرهایی بوده است. من دقت که می‌کردم احساس می‌کردم که خلاصه جریان مرحوم آخوند ملاحسین قلی یک مقداری مثل اینکه با بقیه فرق می‌کند.

خلاصه ایشان می‌آید و این قضیه را با مرحوم آخوند مطرح می‌کند، مرحوم آخوند می‌گویند اشکالی ندارد، مطلبی نیست؛ فقط چهل روز با من باش و صحبت هم با من نکن، بیا، بیا بنشین در خانه، درس می‌دهیم، بنشین نگاه کن، غذا می‌خوریم تو

هم با ما غذا بخور، سر سفره‌مان بنشین، خلاصه هر جایی که رفتیم با ما باش.

و این شخص در این چهل روز، شب‌ها می‌رفت در منزل خودش، و صبح می‌آمد در کنار مرحوم آخوند می‌نشست، همین‌طور ساکت! حتی سفر هم که ایشان می‌رفتند، همان شخص هم با مرحوم آخوند هم‌سفر بود و اصلاً صحبت هم نمی‌کرد و هیچ! همین فقط با ایشان بود.

ببینید! همین مصاحبت با یک ولیّ الهی، همین نگاه کردنش، همین دیدنش، همین ادراک حضورش، ادراک وجودش، ادراک این ارتباط چه می‌کند!

یک وقتی یکی از اشخاص بود که می‌آمد در مسجد قائم طهران، گاهی مرحوم آقا ایشان را دعوت می‌کردند، به مناسبت‌های مختلف صحبت می‌کرد؛ و خوب در یک وضعیّت خاصی بود، چون غیر از اشتغال به تبلیغ و مسائل روحانی، یک سری کارهای دیگری هم می‌کرد، مسائل و اشتغالات حقوقی هم داشت. علی‌کلّ حال فوت کرده؛ خدا رحمتش کند.

این شخص وقتی که ابتدای ماه رمضان می آمد به یک شکل و شمایل خاصی بود، چند روز می گذشت، می دیدیم یک مقدار دارد تغییر می کند؛ مثلاً لباسش تغییر کرده، چون لباسش اندکی نامتناسب بود. یک مدتی می گذشت خلاصه محاسنش و امثال ذلک تغییر می کرد، خلاصه وضعش تا روز چهاردهم و پانزده که می رسید، کاملاً نرمال و بالانس شده بود و متعادل می شد.

بنده خدا یک روز خودش این قضیه را بالای منبر گفت؛ یعنی یک قضیه ای پیش آمد که یک شخصی - شخص جاهلی بود - آمده بود یک حرفهای بی ربطی زده بود و مرحوم آقا ناراحت شده بودند و این منبری وقتی که آمد بالا روز بعد از این جریان، شروع کرد از مرحوم آقا گفتن - حالا ایشان هم نشسته اند پای منبر و سرخ شده اند، سرشان را پایین انداخته اند - آن منبری هم مرتب گفت و گفت و گفت که شما نمی دانید چه شخصیتی است، خبر ندارید این کیست، نمی دانید، من تمام افراد را دیده ام، با همه صحبت کرده ام، با همه رفته ام، این فرد یک چیز دیگر است و اصلاً یک حسابی دارد؛ و

از جمله اینکه: کسی که در کنار این مرد قرار بگیرد،
بخواهد نخواهد عوض می‌شود! بخواهد نخواهد
اگر در کنار او قرار بگیرد، این یک تغییر و تحوّل در
او پیدا می‌شود.

و خودش گفت: من خودم یکی از این افراد
هستم! و خوش به حال آنهایی که دور و بر ایشانند!
خب از شکل و شمایلش که اصلاً عوض شده،
پیدا بود.

این نکته خیلی مهم است که در این تغییرهاست
که فکر هم عوض می‌شود! نه فقط حالات انسان
تغییر پیدا می‌کند. این که می‌گویند: همنشین تو از
تو به (بهتر) باید، مال این است. این که مولانا
می‌گوید: یک لحظه صحبت با اولیای دنیا و آخرت
انسان را چه می‌کند، به خاطر همین است. این که
می‌گویند: همنشین و صدیق انسان باید فردی باشد
که صالح باشد، به خاطر همین است. یعنی همین که
ارتباط پیدا می‌شود، آن حالات نفسانی و تغییر و
تحوّلات نفسانی، موجب می‌شود که افکار هم
عوض بشود. قبلاً این طور فکر می‌کرد، الآن می‌بینید

یک نوع دیگری فکر می کند.

این قبلا در کتابش این را نوشته، الآن می بیند اشتباه کرده؛ در حالی که صحبتی نشده! در حالی که راجع به این قضیه بحثی نشده، راجع به این مطلب اصلا حرفی زده نشده، چیزی را مطالعه نکرده. همین که با این بزرگ نشسته، این نشستن همراه با تبدل و تحوّل نفس، ذهن او، تصوّرات او، تصدیقات او، قضایای او و فکر او را هم کم کم برمی گرداند. الآن می بیند نسبت به مسئله جور دیگری فکر می کند، الآن ذهنش جای دیگری می رود. خبر ندارد از کجا این مسئله نشأت گرفته است.

مرحوم آخوند ملاحسین قلی به این شخص فرمودند که چهل روز با من باش و این شخص چهل روز با مرحوم آخوند بود.

مرحوم آقا می فرمودند: روز آخر که همان روز چهلم بود، این فرد در مسجد کوفه، با مرحوم آخوند نشسته بودند. و دستش کتاب لمعه بود، کتاب فقهی؛ کتاب شرح لمعه بود. مرحوم آخوند یک مرتبه رو کردند: کتاب چیست در دست؟

گفت: آقا لمعه است، آورده ام با خودم مطالعه

می‌کنم.

ایشان فرمودند: بازش کن ببینیم.

همین طوری یک جایش را باز کرد و روایتی بود به مناسبتی؛ حالا یک روایت از امام مربوط به مسائل فقهی، روایاتی که در لمعه است دیگر، این روایات مشخص است که در چه زمینه‌هایی هست؛ مربوط به مسائل اخلاقی و این‌ها که نیست! مسائل فقهی و این چیزها است دیگر.

فرمودند که خوب بخوان. شروع کرد خواندن و در ضمن خواندن رسید به روایتی از امام صادق علیه السلام راجع به یک مسئله‌ای بود. همین که آن روایت را خواند یک مرتبه دید آن شبهه برطرف شد. دید عجب این که چیزی نبوده. این شبهه‌ای که تا به حال در دلش همین‌طور خلجان می‌کرده و برای او مشکل ایجاد می‌کرده، این که چیزی نبوده! یک چیز عادی و بسیط و خیلی هم جوابش روشن و مسئله واضح بوده است.

خلاصه صحبت در این است که صرف بودن در این چهل روز، معلوم می‌شود یک خبرهایی هست؛

و نسبت به قضیه چهل هم که خیلی مسائل، روایات، کلمات بزرگان و اینها هست و ما یک مقدار هم نسبت به قضیه چهل و خصوصیات چهل در همین کتاب اربعین ذکر کرده بودیم و مرحوم آقا هم راجع به تأثیراتش در رساله بحرالعلوم مطالبی دارند. بزرگان نسبت به قضیه چهل و گرفتن اربعینات، که چگونه تأثیر این ذکر و تأثیر ورد باید پس از گذشت چهل روز باشد مطالب بسیاری دارند. اینها یک مسائل تخیلی و اعتباری نیست، یک سری واقعیات خارجی است.

در اینجا هم خداوند در آیه قرآن برای حضرت موسی این موضوع را بیان می‌کند که ﴿و واعدنا موسی ثلاثین لیلة و اتمناها بعشر﴾ دیدیم سی روز برایش کم است، هنوز جا دارد که مسائل توحیدی برای او کاملاً بشکفتد و باز بشود و در همان حدّ سعه وجودی خود مطالب را دریابد، ده روز به او اضافه کردیم؛ این ده روز همین ده روز ذی‌الحجه است، یعنی از همان اول ماه ذی قعدة این اربعین شروع می‌شود و این ده روز، ده روز خاص است.

شاید هم قصد و غرض از این نحوه تکلم، این

است که خداوند اهمیت این ده روز را به ما یادآوری کند که خلاصه این ده روز یک حسابی سوای آن ثلاثین یوماً دارد و مسئله‌اش فرق می‌کند.

لذا بزرگان نسبت به رعایت مراقبت در این ده روز خیلی توجه داشتند، مرحوم آقا هر سال قبل از ورود به ماه ذوالحجّة الحرام برای شاگردان و ارادتمندان خودشان صحبت می‌کردند و به اهتمام به پرداختن به دستورات این ده روز به آنها مطالبی را متذکر می‌شدند.

از جمله مسائلی که باید در این ده روز به آن توجه کرد، قضیه روزه است، که روزه این ده روز، البته به استثنای روز عید قربان و عید اضحی که روزه حرام است، این نه روز روزه‌اش بسیار مؤکد است، حتی در روز عرفه که در آن روزه بسیار تأکید شده است، خیلی تأکید شده و افراد عدیده‌ای گفته‌اند که در روزه روز عرفه به خصوص، حقائقی برای آنها منکشف شده است، گرچه مرحوم آقا می‌فرمودند که در روز عرفه یکی از امور بسیار مهم، پرداختن به دعای سیدالشهداء در روز عرفه است و

آنقدر این دعا مهمّ است که اگر کسی احساس می‌کند با گرفتن روزه نمی‌تواند این دعا را بخواند، ایشان می‌فرمودند که دعا مقدّم بر روزه است.

و خیلی دعا دعای عجیبی است، واقعاً دعایی است که باید آن دعا با توجّه و با تأمل خوانده شود، نه در جاهای شلوغ و پرسر و صدا که دعا می‌خوانند و وسط دعا شروع می‌کنند ترجمه کردن، روزه خواندن و غیره که اینها خراب می‌کند؛ دعا را همان جور باید خواند، باید همان‌طور که ائمّه فرموده‌اند، همان‌طور خواند. البته انسان باید به معانی توجّه داشته باشد، به معانی این ادعیه انسان باید توجّه داشته باشد، اما فرض کنید که می‌آیند خودشان شروع می‌کنند به نصیحت کردن، مثلاً شخص دارد دعای کمیل می‌خواند، یک دفعه وسط دعای کمیل شروع می‌کند به نصیحت کردن، آخر به تو چه؟ دعایت را بخوان! اصلاً حالِ مجلس و دعا و همه چیز گرفته می‌شود و آن شخص هم که حالا خودش در چه وضعیتی است خدا می‌داند!

همان دعا را به همان کیفیت، بدون پرداختن به روزه و پرداختن به شعر و پرداختن به نصیحت

کردن و غیره بخوان، نصیحتت را برو جاهای دیگر بکن. همانطوری که امام عرضه می‌کند به پروردگار، همانطور انسان باید به این دعا توجه داشته باشد.

نه در جای شلوغ، نه در جای پُر سر و صدا؛ اینها همه باعث می‌شود که اثرات آن دعا در نفس کم بشود، و دعا تأثیر خودش را نگذارد. دعا نباید تند خوانده بشود؛ دعای تند هیچ فایده‌ای ندارد. مگر کارت زدن در اداره است که دعا سریع تمام شود؟ دعا باید با طمأنینه باشد، با صدای کشیده باید باشد، این کلمات یک به یک برود به جان انسان بنشیند، امام این دعا را عرضه داشته به پروردگار، این دعا از زبان وحی آمده، کلمه کلمه این دعا و این عبارت روی حساب است.

— نه، حضرت نشسته روز عرفات و همینطوری بگوییم! بگوییم: این که مثل ماست!

سیدالشهداء در مقام عبودیت محضه، در عین احاطه علی و إحاطه ولایتی، در دو مرتبه و در جمع بین این دو رتبه آمده این دعا را فرموده است. توجه

می‌کنید؟ از یک طرف در مقام ولایت و در مقام امامت و در مقام اشراف کلی و در اشراف علی بر همهٔ عالم وجود، و از یک طرف در عبودیت محض و صفر صفر!

شما این دعای عرفه را بخوانید، اصلاً مگر ممکن است کسی صفرتر و فقیرتر و محتاج‌تر از گوینده و انشاءکنندهٔ یک همچین دعایی وجود داشته باشد؟ و باید هم این‌طور باشد! مگر حضرت می‌تواند خودش را در مقابل خدا مطرح کند؟ مگر حضرت می‌تواند در مقابل خدا عرض اندام کند؟ مگر حضرت می‌تواند در مقابل خدا خودش را به حساب بیاورد؟ این مسئله است که باعث تأثیر این ادعیه می‌شود. ادعیه‌ای که بزرگان و اولیای الهی می‌گویند. ما حالا مرتب می‌آییم از خودمان دعا درست می‌کنیم، زیارت‌نامه درست می‌کنیم. بابا این زیارت‌نامه‌ها، این دعاها، اینها همه برخاسته از نفس ماست، نه برخاسته از آن روح قدسی است. **و کَم مِّن فَرْقٍ بَيْنَ هَذَا وَ هَذَا، مَا بَعْدَ الْمَشْرِقِينَ.**

این تفاوت، تفاوت جوهری است. در کلامی که از معصوم علیه‌السلام صادر می‌شود با کلامی که از

ما صادر می‌شود. دعایی که او می‌کند و دعایی که ما می‌کنیم، دعایی که او می‌کند در آن حقیقت محضه و عبودیت محضه نهفته است، و دعایی که ما می‌کنیم آمیخته با تصوّر اتمان، تعلّقاتمان، سلیقه‌هایمان، کم و زیاد کردن‌هایمان و اینهاست.

لذا رفقا بر دعای روز عرفه خیلی اهتمام داشته باشند، بتوانند در جای خلوت، یا بتوانند چند نفر، یکی بخواند، و دیگران گوش بدهند، نه این‌که نگاه کنند ها! نگاه کنند فایده ندارد، خراب می‌کند. دیگران گوش بدهند، یک نفر بخواند و آنها در دلشان آهسته زمزمه کنند آن دعا را تکرار کنند در دل بخوانند. این تأثیرش بهتر از این است که نگاه کنند به متن دعا. و باید در حال سکوت باشد، در حال توجّه باشد، سعی نکنند زود تمام بشود، سعی نکنند این‌گونه باشد که بالاخره دستورالعمل است و باید خواند دیگر، باید تمامش کرد، یک جوری تمامش کرد. این حالت‌ها فایده‌ای ندارد و آن اثر را ندارد.

و باید توجّه داشته باشیم همان‌طوری که فرمودند، آن قسمت آخر این دعا، به این دعا ارتباط

ندارد، گرچه دارای مضامین بسیار عالیه است، ولی ارتباط ندارد. وقتی که حضرت می‌فرمایند دیگر عرضه می‌دارند: یا ربّ یا ربّ یا ربّ، دیگر معلوم است که کلام تمام شد، دیگر دعا تمام شد، دیگر همه چیز گفته شد، همه درخواست‌ها گفته شد، و حالا نمی‌دانم آن اضافه از کجا آمده؟

البته مدت‌ها است که این موضوع به عنوان یک گمشده برای بنده است که دارم می‌گردم و تحقیق می‌کنم. این ذیل دعای روز عرفه که مرحوم آقا شیخ عباس در مفاتیح آورده و به واسطه یک نسخه از نسخه‌های اقبال مرحوم سید بن طاووس آورده است، و هیچ نسخه دیگری این ذیل را ندارد؛ فقط همان یک نسخه آن را دارد، برای بنده مسلم است که این ذیل جزو دعای عرفه نیست.

اما این که این ذیل مربوط به خود سیدالشهد است و در جاهای دیگر حضرت این را فرموده‌اند؟ یا اینکه این ذیل همان‌طوری که بعضی احتمال می‌دهند، مربوط به ابن عطاء اسکندری است که از بزرگان و عرفای مصر بوده و در آن مناجات عطائیه‌اش، این کلمات آمده است؟ البته باز منسجم

نیست، متفاوت است، حالا آن شخصی که این قسمت را ملحق کرده به دعای عرفه، در واقع از فقرات آن مناجات‌نامه ترکیب و مونتاژ کرده است.

من بعید می‌دانم خودِ ابن عطاء اسکندری این کلمات را گفته باشد. به احتمال قوی و ظنّ قوی این عبارات عبارات معصوم است، منتها او آمده و در مناجات‌نامه خودش این کلمات را ذکر کرده است. و خیلی دارم دنبال این قضیه می‌گردم و بعضی جاها هم سپرده‌ام از همین کتابخانه‌ها که اگر نسخه‌های اصل را پیدا کردند... خلاصه این یکی از سؤالات من هست، یکی از مطالب گمشده من است که به دنبال رفع آن هستم و اگر رفقا و دوستان هم بتوانند کمک کنند و این مسئله را حل کنند، ما از آنها خیلی ممنون می‌شویم.

علی‌کلّ حال این دعای روز عرفه بسیار بسیار دعای عجیبی است، تمام مراحل تکوّن ما را در این دنیا، مراتب تربیت، مراتب نزول توحید در جنبه‌های مختلف را حضرت آمده‌اند بیان کرده‌اند، خدایا تو آن بودی، تو آن بودی، ما را این طور کردی، آن طور

کردی، از کتم عدم به عرصه وجود آوردی، خودت
ما را به عهده گرفتی، موانع را از سر ما برداشتی،
معدّات را برای ما مهیا کردی، تربیت ما را این طور
کردی، از گمراهی ما را نجات دادی، از فرو افتادن
در دام هلکه و شباک ابلیس خودت ما را رهاندی،
اگر تو نبودی ما این بودیم، اگر تو نبودی ما آن بودیم؛
یعنی واقعا عجیب، بند بند بدن انسان به لرزه می آید
وقتی که این طور شفاف و صریح و به طور وضوح
حضرت تمام شراشر وجود ما را بیان می کنند.

خیلی باید انسان تکان بخورد، اگر متوجّهانه به
این دعا نگاه کند، خیلی باید تغییرات در او حاصل
بشود و خودش را و جایگاه خودش را پیدا می کند.
این یکی از مسائلی است که مرحوم آقا تذکر
می دادند و خودشان هم بنده یادم هست هر سال در
روز عرفه می رفتند در یک جایی، در یک گوشه ای و
خودشان تنها این دعا را می خواندند. و حتی آن سالی
که ما مشرف شده بودیم به حج، و بنده سنم حدود
هفده سال بود، یادم هست که در روز عرفه در
بعد از ظهر یک دفعه ما دیدیم ایشان مفاتیح برداشتند
و رفتند تنها، ما در همان خیمه ها بودیم، ولی ایشان

تنها رفتند بیرون و برای نزدیک‌های غروب برگشتند
و به قرائت این دعا پرداختند.

آنها بهتر می‌دانند قدر این دعاها را و کلماتی که
از لسان معصوم تراوش کرده، آنها بهتر می‌دانند.

اینها چیزهایی است که به ما فرموده‌اند! این
مسائلی است که به ما فرموده‌اند، تذکراتی است که
به ما داده‌اند. همین‌هاست که یک دفعه یکی از اینها
بگیرد دیگر کافی است. یکی از این پتک‌ها بخورد به
سر دیگر کافی است، یکی از این جرقه‌ها بخورد،
آتش بر خرمن هستی و هرچه هست و تعلّقات
می‌اندازد؛ لذا می‌فرمایند کوتاهی نباید بشود، به
همین جهت است. وقتی هم می‌خواهد انجام بشود
روی حساب گفته بشود، روی حساب خوانده بشود،
روی حساب، آن تأثیر، یک دفعه می‌بیند تأثیر
ماندگار شد، تأثیرِ همیشگی شد. استفاده از
فرصت‌ها بسیار بسیار مغتنم است.

از جمله مطالب، اذکار توحیدیّه امیرالمؤمنین
علیه السلام در این دهه است که ده فقره است و
بسیار بسیار اذکار عجیبی است که به اذکار توحیدیّه

موسویّه معروف است، در جریان همین اربعین حضرت موسی، خداوند حقیقت و واقعیت اینها را به نفس حضرت موسی القا کرد و در روایات هم داریم انسان اینها را هر روز بخواند و در بعضی از روایات هست که اگر بتواند ده مرتبه بخواند، خیلی بهتر است. البته همان طوری که عرض شد، اینها را همراه با معنی و توجّه به معنا بخواند.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالْأَسْفُورِ»^۱

خیلی عجیب است! اینهایی که به این مبانی ایراد وارد می کنند، به مبانی فلسفی، به مبانی وجود، به مبانی وحدت وجود، به مبانی صرافت وجود، به مبانی حقیقت بسیطه وجود، راجع به این ذکر توحیدی چه می گویند؟ چگونه معنا می کنند؟ غیر از این که می گویند: آقا بخوانیم برویم؟!!

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالْأَسْفُورِ»

خدایی نیست، معبودی نیست، مؤثری نیست، به میزان و به عدد شبها و به عدد دهرها و روزگارها؛ یعنی در تمام عالم ماده و عالم خلقت، حقیقت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** سریان دارد. **عدد الیالی**، به اندازه شبها

^۱ مفاتیح الجنان، اعمال دهه اول ماه ذی الحجّه.

لا اله الا الله، یعنی آن واقعیت و آن حقیقت، همان

ظهوری است که شما آن ظهور را به صورت شب می بینید، همان ظهوری است که شما آن را به صورت روزگار می بینید، به صورت چرخ و فلک دوّار می بینید. آن ظهورش همین است.

«لا اله الا الله عدد امواج البحور»

به عدد امواج بحور، حقیقت **لا اله الا الله** سریان دارد. یعنی چه عدد امواج البحور؟ یعنی نه تنها خود دریا آن ظهور حقیقت **لا اله الا الله** است و استقلال از خودش ندارد و آن واقعیت توحیدی و وجود صرف در این دریا و در این بحار سریان دارد، حتی حرکت او هم همان ظهور و تبلور واقعیت و مفهوم **لا اله الا الله** است.

«لا اله الا الله عدد امواج البحور، لا اله الا

الله و رحمته خیر مما يجمعون»

هرچه هست در این دنیا، کجا دارید می روید؟ به چه دارید توجه می کنید؟ چه را دارید جمع می کنید؟ به چه تعلق دارید پیدا می کنید؟ دنبال چه کسانی می روید؟ جمع اموال، جمع نفوس، جمع اصداق، جمع اطرافیان، چرا از حقیقت **لا اله الا الله** غفلت

کرده‌اید؟ دنبال آن حقیقت بروید و رحمت پروردگار را ببینید که آن رحمت با شما چه می‌کند! آن رحمت را کنار گذاشته‌اید و هی کثرات را چسبیده‌اید؟

«لا اله الا الله و رحمته خیر مما یجمعون»

رحمتی که در ظهور **لا اله الا الله** در نفس شما پیدا می‌شود، دیگر چیزی را باقی نمی‌گذارد، دیگر تعلق و توجه به کثرتی را باقی نمی‌گذارد. دیگر جای صحبت از این چرندیات، صحبت از اینجا را این کار را بکنیم، آنجا را این کار را بکنیم، چرا اینجا این طور شد، ای وای بزنیم بر سرمان این بالا رفت، ای وای حالا آن پایین آمد، آی ضرر کردیم، آی نفع کردیم، را باقی نمی‌گذارد.

آن رحمتی که در تجلی **لا اله الا الله** بر نفس و در قلب می‌آید، دیگر برای این جمع و تفریق‌ها چیزی باقی نمی‌گذارد.

«لا اله الا الله عدد الشوک و الشجر»

به اندازه خارها و به اندازه درختان **لا اله الا الله**

«لا اله الا الله عدد الشعر و الوبر»

به اندازه تک تک موی حیوانات و وبر: کرک، تجلی **لا اله الا الله** وجود دارد. عجیب است!

عجیب است!

«لا اله الا الله عدد الحجر و المدر»

به اندازه سنگ‌های عالم، نه تنها زمین، و
کلوخ‌ها. خدا دیگر چطوری بخواهد خودش را
معرفی کند؟ چطوری بگوید من همه چیزم؟
چطوری بگوید من همه جا هستم؟ چطوری آن
معنای صرافت خودش را بخواهد همه جا بیان کند؟
دیگر با چه بیانی؟ با چه بیانی؟

به میزان سنگ‌ها **لا اله الا الله**، به میزان کلوخ‌های
در همه عالم **لا اله الا الله**، یعنی هر حقیقتی را که دارید
می‌بینید، یک سرِ ربطی به او دارد، و یک سرِ فنای در
خود دارد، بدون او فانی است، **لا اله الا الله**، با او باقی
است!

با ارتباط به او بقا پیدا می‌کند و بدون ارتباط به او
فنا پیدا می‌کند. این غیر از همان سریان حقیقت
توحید در همه اعیان خارجی است؟ غیر از این
معناست؟ پس چیست؟ اگر این نیست پس
چیست!؟

«لا اله الا الله عدد لمح العيون»

به اندازه تمام پلک زدن‌ها، واقعیت **لا اله الا الله**

وجود دارد! این پلکی که داری به هم می‌زنی ظهور
لا اله الا الله است، همین پلکی که داری به هم
می‌زنی.

یکی از رفقا و دوستان می‌گفت وقتی
بین الطلوعین ذکر می‌گفتم، وارد حیاط می‌شدم
می‌دیدم از برگ برگ درختان در حیاط، صدای **لا اله
الا الله** بلند است!

بفرمایید! این هم چشم‌بندی است؟ این هم
تخیل است؟ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است:

«**لا اله الا الله عدد لمح العیون**»؛ به عدد
زدن‌های پلک چشم، حقیقت و واقعیت **لا اله الا الله**
وجود دارد.

مرحوم آقا نقل می‌کردند می‌فرمودند که یک شب
نیمه شعبانی، یک شخصی بود از دوستانشان، خدا
رحمت کند، مرحوم آقاسید عبدالله فاطمی شیرازی
- یک وقتی بیشتر با هم مانوس بودند، ولی سال‌های
آخر حیات آن مرحوم، یک قدری ارتباط کم‌تر شد -
در نجف بود، شب نیمه شعبان، مرحوم آسید جمال
گلپایگانی آن مرد بزرگ که یاد و نامش را ایشان در
کتاب‌ها آورده‌اند، می‌گفتند: من را دید، گفت: فلانی

من شب نیمه نمی توانم بروم زیارتی سیدالشهداء، -
مردم از همه جا برای زیارت می آیند- بیا، این پول را
بگیر و عوض من برو و زیارت کن و حاجت من را
بگیر و بیاور.

ایشان می گویند که - همان مرحوم آقاسیدعبدالله
برایشان تعریف می کردند - ما آمدیم در کربلا و
رفتیم در خیمه گاه، و اوّل حمام رفتیم، غسل زیارت
کردیم، وقتی که وارد حمام شدیم، خزینه داشت،
وارد خزینه شدیم، این آب که تکان می خورد، دیدم
از همه این آب و حرکت آب، صدای یاهو بلند شد!
در هر موجی که می آید، دارد می گوید یاهو. آن موج
از آن طرف می گوید یاهو موج دیگر از آنطرف - حالا
خزینه هرچه وسعتش بوده - این امواج همه یاهو
می گویند.

و حقیقت یاهو، خب از **لا اله الا الله** یک قدری
قوی تر است.

می گفت: دیدیم از همه جا دارند همه می گویند
یاهو. خلاصه ما نفهمیدیم چه شد، غسل کردیم،
نکردیم؟! آمدیم بیرون و رفتیم زیارت حضرت

سیدالشهداء و همین که می‌خواستیم به حضرت عرضه کنیم و آمدیم بگوییم فلانی تقاضایی دارد، حاجتی دارد، حضرت به ما گفتند: دادیم! برو به او بگو دادیم!

می‌گفت: آمدیم نجف از کربلا و وقتی به او رسیدیم، می‌خواستیم بگوییم حاجت را گرفتم، گفتند: دیشب رسید! همان دیشب این مسئله به ما رسید.

خب خوش به حالشان! خوش به حالشان که اینها مسئله را بردند.

«لا اله الا الله عدد أمواج البحور»

امیرالمؤمنین می‌فرماید به عدد امواج حرکت‌های دریا، حقیقت **لا اله الا الله** ظهور دارد، این برای خیلی‌ها پیدا می‌شود، برای خیلی‌ها تجسم پیدا می‌کند، این معنا برای خیلی‌ها روشن می‌شود. بسیاری از افراد، از دوستان، از رفقا، از اصدقاء بودند، هستند، این معانی برایشان روشن است، این معانی برایشان ظاهر است.

«لا اله الا الله في الليل إذا عسعس و الصبح إذا تنفس»

شب وقتی که می‌آید، صبح وقتی که باز می‌شود،

در همهٔ این‌ها **لا اله الا الله** ظهور دارد.

«**لا اله الا الله عدَدَ الرِّيحِ فِي الْبَرَارِي وَ الصُّخُورِ**»

عدد بادهایی که در بیابان‌ها و در صخره‌ها در جریان است.

بعضی از دوستان به من می‌فرمودند که وقتی صدای باد را می‌شنیدیم، همراه با آن صدای **لا اله الا الله** به گوشمان می‌رسید. البته گوش دل. اینها همه هست.

آن شخصی که نقل می‌کند و می‌گوید: وقتی امیرالمؤمنین شب‌ها می‌آمد به من سر می‌زد، علامتش این بود که وقتی می‌آمد می‌دیدم سنگریزه‌های این در و دیوار، با او به ذکر تسبیح مشغول است. اینها شوخی نیست! نه اینکه در آن موقع ایجاد بشود، این هست، گیرنده را باید بالا ببریم تا بشنویم.

الآن در این اتاق همهٔ امواج هست، ولی ما می‌شنویم؟ نه! گیرنده نداریم! ضبط نداریم! گیرنده داشته باشیم، به مقدار قدرت و قوَّت گیرنده دریافت می‌کنیم. گیرنده‌مان ضعیف باشد بعضی از امواج را

می‌گیرد؛ گیرنده را قوی بکنیم، آن فرکانسش قوی بشود، امواج بیشتری را می‌گیرد، قوی‌تر باشد، بیشتر می‌گیرد. هرچه آن گیرنده بالاتر و قوی‌تر باشد، قدرت جذب و ظهور امواج بیشتری را دارد.

به فرمایش مرحوم حاجی سبزواری رحمة الله علیه:

موسی‌ای نیست که دعوی أنا الحق شنود ***

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

موسایی پیدا نمی‌شود که بشنود و الا هیچ شجری

نیست که این زمزمه را نداشته باشد، همه دارند، تو

موسی بشو، تا أنا الحق را بشنوی. پس همیشه

أنا الحق هست. أنا الحق در آن شجر بوده، أنا الحق در

این میکروفونی که الآن در جلوی من است هم

موجود است، چه کسی این را می‌شنود؟ موسی باید

بیاید تا بشنود.

أنا الحق در این ستون است، أنا الحق در این فرش

است، أنا الحق در این طاق است، أنا الحق در این

پنکه‌ای که الان دارد می‌گردد، هست. در همه اینها

آن ظهور توحید و آن ظهور حقیقت و سریان توحید

هست، گیرنده را قوی کن تا بفهمی! در این سطح

بالا بیا، همین سطح را بهت نشان می دهند، بالاتر را نشان نمی دهند. بالاتر بیا، باز همین سطح را به تو نشان می دهند. هر چه بالاتر آمدی هی مطابق آن افقی که می رسی می بینی. نه این که نیست، هست؛ ما باید به آن مرتبه برسیم تا ببینیم که مسائل چیست؟ حقایق پشت پرده چیست؟ حقایقی که وجود دارد، نه اینکه بعداً خلق می شود، الآن وجود دارد، اما چشم، چشم دیدن ندارد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»

در تمام عالم وجود سریان حقیقت **لا اله الا الله** وجود دارد.

خب مطلب یک قدری به درازا کشید و خلاصه توصیه بزرگان در این ایام بر مراقبه بسیار بیشتر، و توجه بیشتر است، در روز عید خواندن نماز روز عید بسیار مستحب است، و همه می خواندند و حتی تا آنجا که به نظر بنده می رسد، اولیای الهی نسبت به نماز روز عید قربان، بیشتر نظر داشتند، - این طور به نظر بنده می رسد - تا حتی نسبت به نماز عید فطر.

چون حالات و خصوصیات که در این روز

هست، یک جنبه‌ها و تجلیات توحیدی خاصی دارد. آن ماه مبارک و ضیافت الهی و امثال ذلک برای خودش یک حساب و کتابی دارد؛ ولی این روز بی حساب روز عید نام نگرفته و بی جهت روز عید قربان نام نگرفته است. لذا بنده نسبت به این مسئله مطالبی را از بزرگان دیده‌ام. البته در میان مردم عید فطر بهتر است و از اوّل هم به این کیفیت بوده، و مشخص است که بالاخره یک ماه روزه و الآن فراغت از روزه و آن شادی و عیدی که به واسطه این حالات پیدا شده، جای خود را دارد. اما برای خاصان، روز عید قربان باز حالت خاصّ خودش را دارد. لذا رفقا هم از نماز روز عید قربان دریغ نوزند و حتما این نماز را به جای بیاورند، و نماز بسیار بسیار مهمی است.

ان شاء الله امیدواریم خداوند همه ما را در راه اولیای خودش و در راه دوستان درگاه خودش ثابت قدم بدارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ